

جمعه ۰۳ اگست ۲۰۱۸

ناتور رحمانی

## قصه ...

دلم لبرز از گفتن  
 ز بیداد زمان و از زمانه  
 بیا بنشین ، برایت قصه گویم  
 قصه از مرگ آهو  
 قوی وحشی  
 قصه از لحظه لحظه اشک و ماتم  
 قصه از روز پُر درد  
 شب پُر غم  
 تو میدانی ؟  
 چسان مُرد ماهیان  
 حوض کاشی  
 تو میدانی ؟  
 چسان گم شد ، ز دل عشق  
 بدست دزد ، هنگام تلاشی  
 بیا ، بنشین  
 که حرف از درد گویم  
 سخن از فاجعه  
 از عمق اندوه  
 کان ناکسان ، چگونه برکسان  
 کردند فحاشی  
 تو میدانی ؟  
 بهترین ها به سر دار رفتند  
 و ، پست ترین ها  
 با فروش ذره ذره خاک  
 گرم عیاشی !!؟

